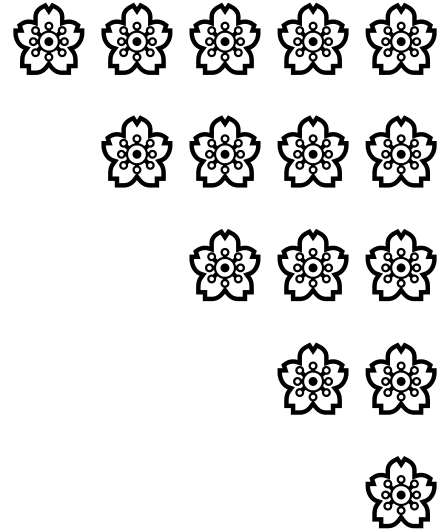


• شوهر غیر تی — من — [ ۲۰, ۰۴, ۲۲, ۱۳ : ۲۱ ]

[ In reply to • شوهر غیر تی — من — ]



part\_315#

#عروس\_ارباب\_زاده

چشمهام گرد شد و نگران پرسیدم :

\_ چیشده ؟

\_ بریم داخل

\_ باشه

داخل شدیم امیرعباس رو فرستاد سمت اتاق خودش تا  
استراحت کنه چون خسته شده بود ، بعدش خیره بهم  
شد و گفت :

\_ همراه من بیا

داخل اتاق کارش شدیم که با استرس بهش زل زدم :  
\_ پس بقیه کجا هستند ؟

\_ همه داخل اتاق ترانه هستند

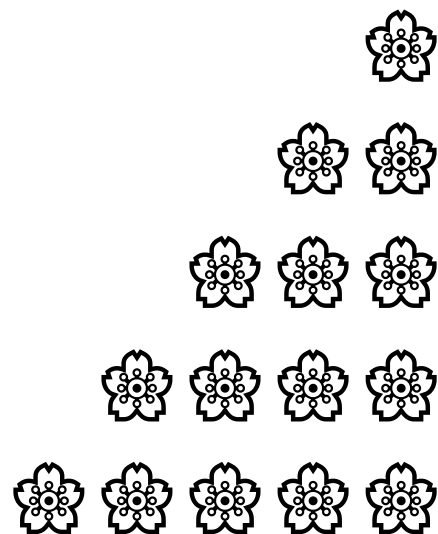
با چشمهای ریز شده بهش خیره شدم که ادامه داد :

\_ من ...

با شنیدن صدای فریاد ارباب زاده دستم رو روی قلبم  
گذاشتم و وحشت زده گفتم :

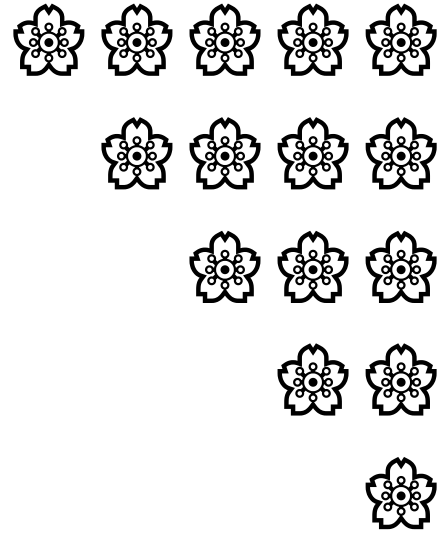
\_ چیشده

اما ارباب سالار بدون جواب دادن به سؤال من سریع  
خارج شد ...



• شوهر غير تيبـ (ب) منـ، [ ۲۰، ۰۴، ۲۳، ۴۲ : ۱۰ ]

[ شوهر غير تيبـ (ب) منـ ] In reply to



part\_316#

#عروس\_ارباب\_زاده

پشت سرش راه افتادم نمیدونستم چیشده بود اما  
حسابی میترسیدم این عصبانیت ارباب زاده واسه چی بود  
کنار در اتاق ایستادم صداها واضح داشت میومد  
\_ بسه اهورا داری چیکار میکنی ؟

\_ یعنی چی بسه ؟ این عوضی بهم خیانت کرده من بهش  
پناه دادم و اون سعی داشت بچه ی حرومزاده اش رو  
بندازه گردن من اگه میگفت طلاقش میدادم چرا همچین  
غلطی کرده هان ؟  
ترانه با گریه گفت :

\_ ارباب زاده قسم میخورم بچه ی شماس ...

\_ خفه شو

دستم رو روی دهنم گذاشتم حسابی شکه شده بودم ،  
یعنی واقعا ترانه بهش خیانت کرده بود  
دستی پشتم نشست به عقب برگشتم با دیدن ترنج با  
صدایی گرفته شده گفتم :

\_ چخبره ؟

\_ بیا

دنبالش راه افتادم داخل اتاقش شدیم ، نگاهم به  
شکمش افتاد بزرگ شده بود

\_ سپهر کجاست ؟

\_ شب میاد رفته پیش مامان باباتون

سرم رو تکون دادم و رفتم نشستیم که اومد کنارم  
نشست و گفت :

\_ بابا بهت گفت بیای ؟

\_ آره

\_ پس میدونسته تو باعث میشی حال داداش خوب بشه

\_ ترنج چخبر شده چرا ارباب زاده انقدر خشمگین شده  
بود دلیل رفتارش چی بود ؟

چشمه‌هاش رو محکم روی هم فشار داد و گفت :

\_ میخواستی چی بشه خیلی اتفاق های بدی افتاده

\_ میشه بگی چیشده من واقعا میترسم ؟

\_ ترانه

\_ خوب ؟

\_ بچش به دنیا اومده یه پسر هست اما مال داداشم

نیست

\_ یعنی چی که مال داداشت نیست مگه میشه همچین

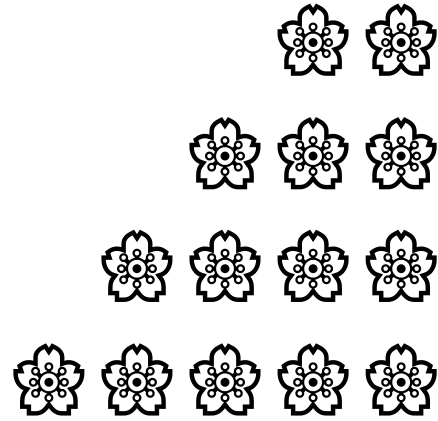
چیزی اصلا ؟

\_ بهش خیانت کرده

با شنیدن این حرفش ساکت شدم ، پس دلیل عصبانیت  
ارباب زاده همین بود خیانت اصلا نمیتونستم درکش کنم  
چرا همچین کاری انجام داده بود ارباب زاده که در حقش  
خیلی خوب بود حتی بخاطر راحتی اون قصد داشت من رو  
طلاق بده

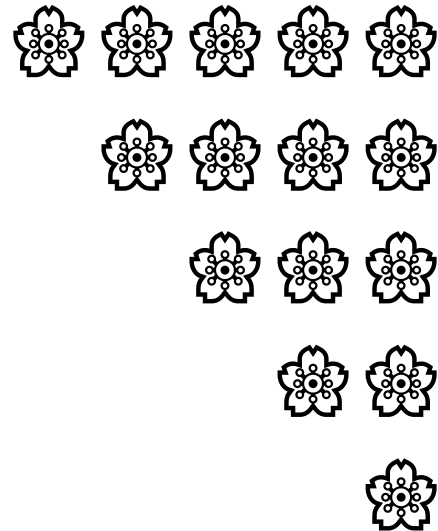
\_ چرا همچین کاری کرده ؟





• شوهر غیر تی— (ش) من—، [ ۲۰، ۲۳، ۰۴، ۰۵ : ۲۱ ]

[ In reply to • شوهر غیر تی— (ش) من— ]



part\_317#

#عروس\_ارباب زاده



\_ مثل اینکه همیشه داشته به داداش خیانت میکرده اما ما اصلا متوجه این موضوع نشده بودیم یجورایی هیچکس نمیدونست قراره اینطوری بشه .

ساکت شدم حسابی شکه شده بودم ، ترانه همه چیز داشت پس چه دلیلی داشت به ارباب زاده خیانت کنه !.

\_ شاید بهش تهمت زده باشند ؟

پوزخندی زد :

\_ متاسفانه داداش هم خودش دیده هم حرفاشون رو شنیده

خدایا دیگه قلبم داشت از کار میفتاد ، خدا میدونست حال و روز ارباب زاده چقدر بد شده بود

درست بود باهام رفتار مناسبی نداشت و بهم بد کرده بود اما من طاقت نداشتم این شکلی بینمش

\_ ستاره

با شنیدن صدای ترنج از افکارم خارج شدم خیره بهش  
شدم و گفتم :

\_ بله ؟

\_ به داداشم کمک کن

چشمهام رو محکم روی هم فشار دادم :

\_ وقتی ترانه بهش خیانت کرده من چه کمکی میتونم  
بهش بکنم ؟

نفس عمیقی کشید و گفت :

\_ تو میتونی واسش مرهم بشی ، داداشم از اولش هم  
هیچ علاقه ای نسبت به ترانه نداشت

نیشخندی زدم :

\_ ترنج خودت هم متوجه هستی داری چرت و پرت میگی  
؟

خواست چیزی بگه که صدای در اتاق اومد ، ترنج گرفته  
گفت ؛

\_ بفرمائید

در اتاق باز شد ارباب سالار اومد داخل با دیدن من  
نفسش رو آسوده بیرون فرستاد

\_ نگرانت شدم وقتی دیدم نیستی

\_ ارباب سالار چیشده ؟

نفس عمیقی کشید و گفت :

\_ واقعیتش این هست که ترانه ...

ساکت شد بعد گذشت چند ثانیه ادامه داد :

\_ ترانه از همون اولش یه هرزه بود دنبال یکی بود

خودش رو بندازه بهش و وقتی اهورا حال درست درمونی  
نداشت ازش سواستفاده کرد

\_ یعنی اهورا دوستش نداره ؟

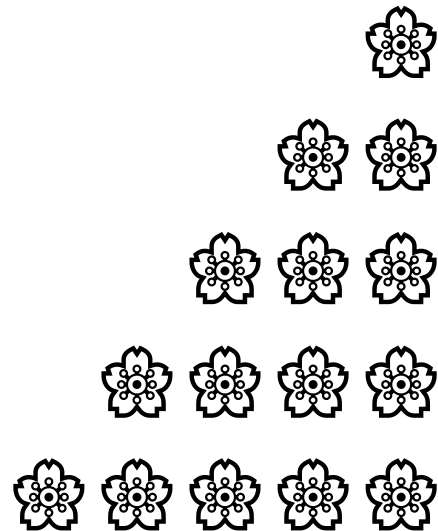
\_ نه

\_ مگه میشه همچین چیزی ؟

\_ آره متاسفانه

\_ پس چرا با شنیدن خیانتش انقدر بد واکنش نشون داده بود ؟

\_ ترانه زنش هست شرعی و قانونی با آبروش و غرورش بازی کرده مگه بی غیرت هست عین خیالش نباشه ؟



• شوهر غیرتی — من — , [ ۲۰, ۰۴, ۲۴, ۳۸ : ۱۰ ]

[شوهر غیر تی— (منـ) ] In reply to



part\_318#

#عروس\_ارباب زاده

حق باهاش بود ارباب زاده بی غیرت نبود که بعد کار  
زشت ترانه هیچ واکنشی نشون نده

\_ شما از اولش میدونستید ترانه همچین آدمی هست و  
قراره یه روزی باعث این حال ارباب زاده بشه درسته ؟  
واسه همین اون موقع خواستید برگردم ؟

\_ میدونستم

اینبار ترنج پرسید :

\_ پس چرا همون موقع به داداش چیزی نگفتید ؟

نگاهش رو به ترنج دوخت :

\_ دوست نداشتم پسرم داغون بشه گذاشتم به وقتش  
فاش بشه یکی باشه کنارش اون موقع اگه میفهمید زنش  
شب با لباس خواب اومده پیش من تا مثلا من رو هوایی  
کنه داغون میشد

دستم رو روی دهنم گذاشتم و گفتم :

\_ چی ؟

با تاسف سرش رو تکون داد :

– من خیلی وقت بود ذات این هرزه رو میدونستم اما  
سکوت کرده بودم تا به موقعش پسرم واقعیت رو بفهمه  
بهت زده داشتیم بهش نگاه میکردم باورش سخت بود  
ترانه تا این حد هرزه بوده باشه

ترنج خیره به ارباب سالار شد و گفت :

– داداش نباید بفهمه وگرنه دیوونه میشه

– فعلا وقتش نیست ، وقتش که شد بهش میگم حالا  
ستاره برو پیشش داخل اتاقتون هست فقط بهش نگو  
من خواستم برگردی

– باشه

از اتاق خارج شدم در اتاق رو باز کردم با دیدم ارباب  
زاده که کنار پنجره ایستاده بود و داشت سیگار میکشید  
به سرفه افتادم به سمتم برگشت سیگارش رو خاموش  
کرد پوزخندی زد :

– واسه چی برگشتی ؟

با حرص بهش خیره شدم با این حال بد که داشت هنوز  
داشت میپرسید من چرا برگشتم یعنی الان من باید یه  
جواب دندان شکن بهش میدادم و گرنه واقعا اعصابم  
خورد میشد

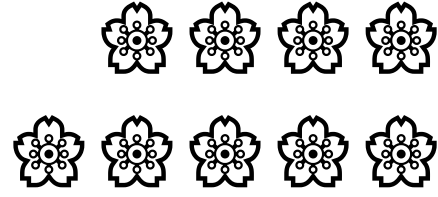
\_ پسرت دلتنگت شده بود مجبور شدم برگردم ، نترس  
میتونی طلاقم بدی نیومدم به پات بیفتم من و طلاق ندی  
.

به سمتم اومد بازوم رو تو دستش گرفت فشاری بهش  
وارد کرد و گفت :

\_ شما همتون خیانت کار هستین

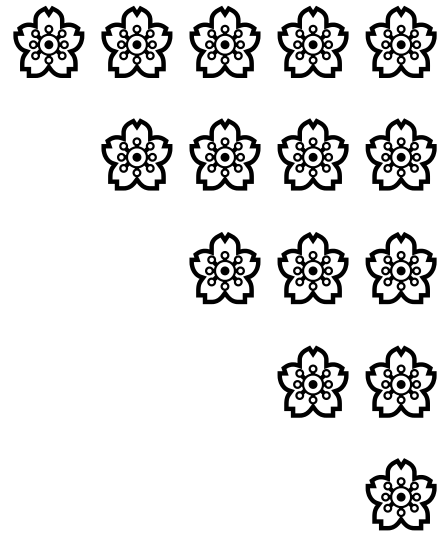






• شوهر غير تى — (ه) من — , [ ۲۰:۵۵ ۲۴,۰۴,۲۰ ]

[ In reply to • شوهر غير تى — (ه) من — ]



part\_319#

#عروس\_ارباب\_زاده

اخمام از شدت درد تو هم فرو رفت با عصبانیت خیره  
بهش شدم و گفتم :

\_ هیچ معلوم هست داری چیکار میکنی نکنه دیوونه شدی  
!؟

نفس عمیقی کشید

\_ فقط جلوی چشمهام نباش  
بعدش خواست بره که صداش زدم :

\_ ارباب زاده

ایستاد که ادامه دادم :

\_ تو هیچوقت عوض نمیشی همون ادم کینه ای که بودی  
هستی مطمئن باش طلاق میگیرم و واسه همیشه میرم از  
پیشت تا الان چون متاهل بودم حتی به یه مرد غریبه  
نگاه هم نکردم چون شوهر داشتیم اما بخاطر حرفی که  
امروز زدی مطمئن باش وقتی طلاق بگیرم خیلی زود  
ازدواج میکنم

به سمت اومد و با خشونت خاصی من رو به سمت  
خودش کشید

– تو حق نداری به هیچ مردی جز من فکر کنی  
با دیدن این کارش حسابی جا خورده بودم با صدایی  
گرفته شده گفتم :

– داری چیکار میکنی ؟

از من جدا شد رفت در اتاق رو قفل کرد به سمتم اومد که  
با صدای لرزون شده پرسیدم :

– چرا در اتاق رو قفل میکنی ؟

پوزخندی زد :

– میخوام امروز با زن خودم رابطه داشته باشم !.

رنگ از صورتم پریده بود حسابی ترسیده بودم و  
نمیدونستم چه واکنشی باید نشون بدم

– بین تو الان عصبانی هستی پس ...

وسط حرف من پرید :

\_ من عصبانی نیستم میخوام با زن خودم رابطه داشته  
باشم همین

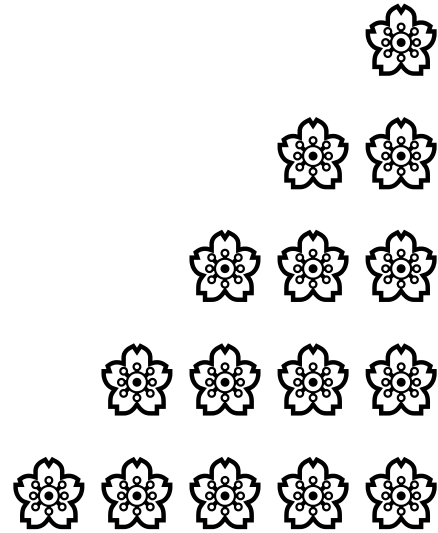
بعدش دستش رو زیر پاهام انداخت من رو برد روی  
تخت گذاشت خیمه زد روم و دستش رفت سمت لباسم  
...

\_ عوضی اگه حامله بشم میکشمت  
خندید :

\_ نه عشقم میای همینجا وارث من رو دوباره به دنیا  
میاری اینبار یه دختر خوشگل میخوام  
با حرص گفتم :

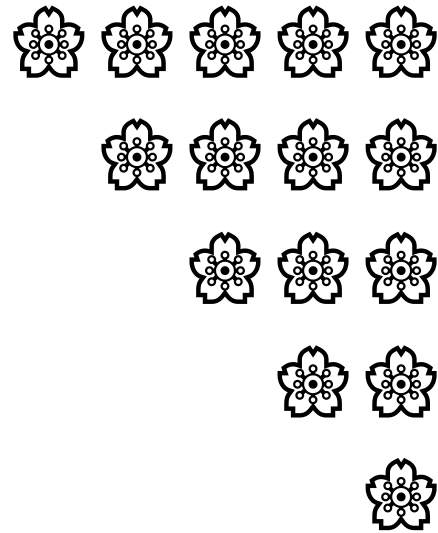
\_ خفه شو

\_ هیس انقدر خشن نباش عزیزم



• شوهر غير تيبـ (ب) منـ • [ ۲۰, ۰۴, ۲۵ : ۴۱ : ۱۰ ]

[ In reply to • شوهر غير تيبـ (ب) منـ • ]



part\_320#

## #عروس\_اربابزاده

صبح وقتی بیدار شدم هنوز اعصابم از دست ارباب زاده خورد بود چجوری میتونست همچین رابطه ای باهام داشته باشه و بدون اینکه من بخوام ، از اتاق خارج شدم که همزمان با من ترانه هم از اتاقش اومد بیرون چشمه‌هاش برق بدی زد :

\_ میخوای از این فرصت سواستفاده کنی ؟

ابرویی بالا انداختم و گفتم :

\_ کدوم فرصت هست که بخوام سواستفاده کنم چرا

داری چرت و پرت میگی واسه خودت ؟

چشمه‌هاش برق بدی زد :

\_ چون رابطه من و ارباب زاده خراب شده اومدی خودت

رو بهش بندازی آره ؟

– ارباب زاده شوهر من هست مثل اینکه این قضیه رو  
یادت رفته ؟

– میخواست طلاق بده

خونسرد بهش خیره شدم و جوابش رو دادم :

– منصرف شده

بهت زده گفتم :

– داری دروغ میگی

– دلیلی وجود نداره من بخوام بهت دروغ بگم همش عین  
واقعیت هست ارباب زاده قصد نداره من و طلاق بده .

بعدش از کنارش رد شدم خیلی خوب بود که حالش  
گرفته شده بود و دیگه نمیتونست با رفتار هاش باعث  
اذیت من بشه

– وایستا

با دادی که زد ایستادم به سمتش برگشتم که با

عصبانیت اومد سمتم و داد زد :

– تو نمیتونی اینجا باشی

– این و تو نمیتونی بگی ، تویی که به ارباب زاده خیانت کردی اون هم وقتی شوهرت بود

خواست به سمتم حمله ور بشه که صدای داد ارباب زاده از پشت سرم بلند شد :

– دستت بهش بخوره قلمش میکنم

ایستاد نگاه وحشت زده اش روی ارباب زاده نشست ، ارباب زاده خونسرد به سمتش اومد

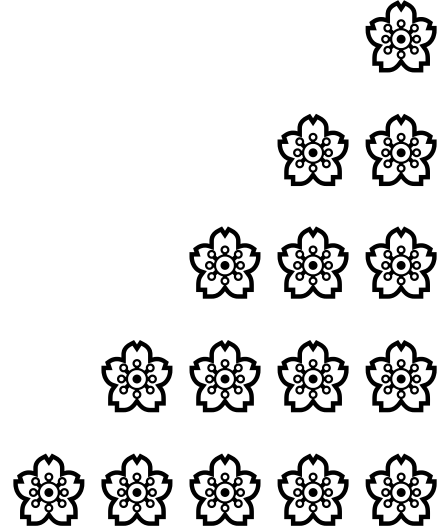
– داشتی چ غلطی میکردی ؟

اشک تو چشمهات جمع شد و به التماس افتاد :

– خواهش میکنم بهم یه فرصت بدید ثابت کنم دارید اشتباه میکنید شاید همش نقشه ی ...

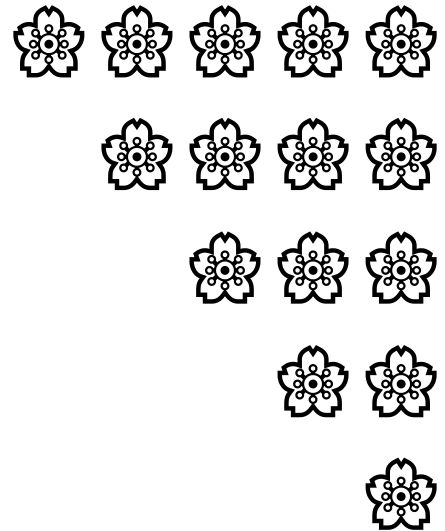
– دهن کثیف رو ببند نمیخوام بیشتر از این به مزخرفات گوش بدم خودم دیدم داشتی چ غلطی میکردی .





• شوهر غير تيب (ه) منـ، [ ۲۱:۰۲ ۲۵,۰۴,۲۰ ]

[ شوهر غير تيب (ه) منـ ] In reply to



part\_321#

#عروس\_اربابزاده

\_ ارباب زاده قسم میخورم اشتباه متوجه شدید یه فرصت  
بههم ...

ارباب زاده وسط حرفش پرید :

\_ هیچ فرصتی وجود نداره من میخوام طلاق بدم و این  
رابطه واسه همیشه تموم بشه

اشکاش روی صورتش جاری شدند ، سریع به سمت  
پایین رفتم دوست نداشتم شاهد این ماجرای تلخ باشم ،  
مامان نازگل صدام زد :

\_ ستاره

به سمتش رفتم و گفتم :

– جان

– بیا بشین

کنارش نشستیم که لبخندی روی لبهاش نشست و گفت :

– دلم واست تنگ شده بود

– منم همینطور اما بیشتر از من تو این مدت امیرعباس

دلش تنگ شده بود همش داشت میگفت بریم بریم تا

اینکه ...

ساکت شدم چون نباید میگفتم ارباب سالار خواسته پیام

و این به گوش ارباب زاده برسه !.

– من میدونم چرا اومدی و خیلی ممنون هستم ازت ستاره

.

با شنیدن صدای داد فریاد ارباب زاده ، مامان نازگل

ترسیده بلند شد رفت اما من همونجا نشستیم چون

میدونستم طبق معمول داره با ترانه دعوا میکنه

– چیشده باز ؟

با شنیدن صدای ارباب سالار نگاهم رو بهش دوختم تازه  
اومده بود

\_ ارباب زاده و ترانه دارند دعوا میکنند

کلافه اومد نشست و گفت :

\_ امشب باهات صحبت میکنم طلاقش بده تموم بشه  
دوست ندارم آرامش خانوادمون بیشتر از این خراب بشه  
\_ درسته

با اومدن ارباب زاده ساکت شدیم از شدت عصبانیت  
داشت نفس نفس میزد

\_ اهورا

خیره به باباش شد و سرد گفت :

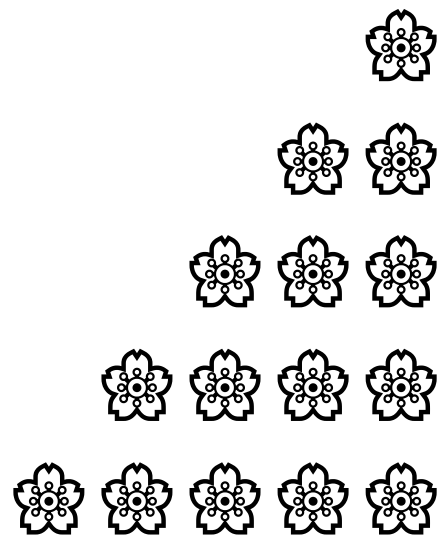
\_ بله

\_ چرا تمومش نمیکنی ؟

\_ منتظر فرصت هستم

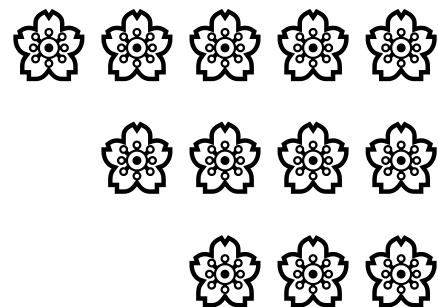
\_ چه فرصتی ؟

میخوام بینم ترمه دختر منه یا نه



شوهر غیر تی—من، [۲۰، ۴، ۲۶، ۴۲: ۱۰]

[In reply to] شوهر غیر تی—من.





part\_322#

#عروس\_اربابزاده

خدایا چی داشتتم میشنیدم مگه ترمه دخترش نبود ، ارباب  
سالار اخماش رو تو هم کشید و گفت :

\_ فکر نمیکنی داری زیاده روی میکنی ؟

\_ نه ، چون اون شب این ادعا داشت من مست بودم

باهاش رابطه داشتتم و حامله شد بخاطر بچه عقدش

کردم اون موقع به عقلم نرسید ازش تست بگیرم چون

اون شب وقتی بیدار شدم این دختره تو بغلم بود ، از کجا

معلوم همش نقشه نبوده ؟

ارباب سالار سرش رو با تاسف تکون داد :

\_ چرا همون موقع نگفتی ؟

دستی داخل موهاش کشید :

\_ چون اون موقع ...

نگاهش به من افتاد ساکت شد ، بعدش بلند شد گذاشت

رفت ، قطره اشکی روی گونه چکید باورم نمیشد اون

اصلا عاشق نبوده اصلا مگه همچین چیزی میشد باورش

خیلی سخت بود

\_ ستاره

با شنیدن صدای ارباب سالار بهش زل زدم :

\_ جان

\_ چرا داری گریه میکنی ؟

دستی به چشمهای خیس شده ام کشیدم و جوابش رو

دادم :

\_ حاله اصلا خوب نيست دارم ديوونه ميشم از بس  
همچين فكر هاي مزخرفي داره مياد تو ذهن من  
نفس عميقي كشيده و گفتم :

\_ اروم باش بلاخره درست ميشه مطمئن باش ، من برم  
پيش اهورا

بعدهش بلند شد رفت واقعا دلهم واسه اهورا ميسوخت  
شرايط بدى داشت حتى اگه هيچ علاقه اى در كار نبود  
خيانت ترانه واسش سنگين ميشد

\_ ستاره

با شنيدن صدای ترنج سرم رو بلند كردم رنگ از  
صورتش پريده بود

بلند شدم دستش رو گرفتم و گفتم :

\_ بيا بشين رنگ به صورت ندارى

بغض كرده گفتم ؛

\_ داداشم كجاست



\_ داداشت با بابات هستند نیاز نیست نگران باشی ، تو  
حامله هستی باید به فکر خودت باشی اما ببین چیکار  
کردی با خودت ؟